

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، استغفار خواص

کلیدواژه‌ها: لعن، طینت سجّینی، طینت علیّینی، مزج طینت‌ها، تفکیک طینت‌ها، لعن تخلّق به اخلاق‌الله، نقش لعن در بیرون ریختن طینت سجّینی، نقش لعن در کندن ریشه‌ی گناه، تلازم لعن و صلوات، تلازم نفی و اثبات، تلازم تویی و تبرّی، ادب گفتن لعن و صلوات، نبود لعن در مقام محو و ظهور لعن در مقام صحو بعد المحو.

لعن، نوعی صفّ جدا کردن است؛ یک‌نوع دورباش گفتن به موجودی است که جرثومه‌ی خباثت است؛ یعنی کسی را لعن می‌کنیم که تجسّم بدی‌ها و پلیدی‌ها و آلودگی‌هاست. لعن، فحش نیست؛ دشنام نیست؛ لعن، دعای منفی است؛ یعنی آن شخص از رحمت الهی دور باد! معنی لعن، این است. لعن‌هایی که در زیارت عاشورا می‌کنیم، یعنی همین؛ یعنی اینها از رحمت خدا محروم باشند! و از رحمت خدا دور باشند! **اللَّهُمَّ اَلْعَنُ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ** یعنی این؛ یعنی از خدا می‌خواهیم که آنها از رحمت الهی محروم شوند. در واقع داریم آنها را از رحمت خدا بیرون می‌رانیم و از آنها فاصله می‌گیریم؛ صفّ جدا می‌کنیم. به تعبیر سیاسیون، اعلام مواضع می‌کنیم؛ موضع خودمان را از آنها جدا می‌کنیم؛ شفاف می‌گوییم که ما جزو آنها نیستیم؛ ما از آنها بیزاریم؛ ما از

۱. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت عاشوراء؛ المزارالکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۲۸۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۵.

روش و عملکرد آنها متنفریم؛ ما از بدی و پلیدی که در قالب این شخصیت‌ها مجسم شده، بیزاریم. این کار تأثیر بسیار سازنده‌ای دارد. وقتی من خودم را از بدی‌ها جدا اعلام می‌کنم و صفّ جدا می‌کنم، طبیعتاً در جبهه‌ی خوبی‌ها قرار می‌گیرم؛ یعنی وجودم از بدی‌ها خالی می‌شود. لعن کردن سبب می‌شود که آن خبائث‌هایی که در وجود فرد ملعون وجود دارد، نتواند در وجود من باقی بماند. لعن، وجود انسان را پاک می‌کند؛ انسان، آثار آن موجود ملعون را از وجود خودش بیرون می‌راند.

در آفرینش، خدای متعال یک طینت علیّینی آفرید که از آن طینت، پیامبر ﷺ و اهل بیتش علیهم‌السلام را خلق کرد؛ و یک طینت سجّینی آفرید که از آن، سران شقاوت را خلق کرد. بعد مسأله‌ی مزج طینت‌ها پیش آمد؛ یک‌مقدار از این طینت و یک‌مقدار از آن طینت را با هم آمیخت و سایر انسان‌ها را آفرید. موجودی که اصل طینتش علیّینی است ولی کمی طینت سجّینی هم با آن آمیخته شده است، مؤمن و اهل ولایتی است که مثلاً خُلق خوشی ندارد یا بعضی از معاصی از او سر می‌زند؛ اما اصل طینتش پاک است. چنین مؤمنی باید آن بخش از طینت سجّینی از او جدا شود؛ باید یک‌دست شود. توحید یعنی یک‌دست شدن. انسانی که می‌خواهد موحد شود، باید یک‌دست شود؛ ظاهر و باطنش یکی شود؛ خُلق و خوی، روحیات، افکار، اعمال و سخنان، همه چیزش باید یک‌دست شود. توحید، این مقام است؛ مقام یگانگی است؛ یکی شدن است؛ یک‌رنگی است. و کسی که قاطی طینت علیّینیش، طینت سجّینی است، یک‌دست نیست.

چه کنیم تا این طینت سجّینی بیرون برود؟ چون در روایات تصریح شده است که روز قیامت این اتفاق می‌افتد: **لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**^۲ روز قیامت، خدا خبیث را از طیب جدا می‌کند؛ بیرون می‌ریزد؛ پلید را از پاک جدا می‌کند. ولذا داریم که فردای قیامت، آن بخش از طینت سجّینی که

۲. سوره انفال، آیه ۳۹.

قاطی طینت اهل ولایت و مؤمنان شده، از وجودشان بیرون می‌آید و به وجود کسانی ملحق می‌شود که اصل طینتشان سَجینی است؛ و آن بخش از طینت عَلّینی که قاطی وجود کسانی شده که اصل وجودشان سَجینی است هم، از وجود آنها کنده می‌شود و به کسانی که اصل وجودشان طینت عَلّینی است، ملحق می‌شود. ولذا این تفکیک کاملاً صورت می‌گیرد. در نتیجه‌ی این تفکیک، رفتارهای ناشی از این طینت‌ها هم به سراغ فردی می‌رود که آن بخش از طینت، دارد به او ملحق می‌شود. کسی که اصل طینت‌ش سَجینی است و مثلاً خُلق خوب یا رفتار خوبی داشته یا اعمال خوبی انجام داده، اینها مال اصل طینت او نیست؛ مال آن بخش از طینت عَلّینی است که قاطی وجودش است؛ این مال او نیست؛ این در وجود او عاریه است؛ لذا آن بخش از طینت عَلّینی که در وجود او یک چیز عَرَضی است، وقتی از وجود او کنده می‌شود و به وجود کسی ملحق می‌شود که اصل طینت‌ش عَلّینی است، آن کارهای خیری هم که آن انسان خبیث در اثر طینت عَلّینی انجام داده، به نامه‌ی عمل آن اهل ولایت وارد می‌شود. از آن طرف، اگر یک فرد اهل ولایت، یک مؤمن، کسی که اصل طینت‌ش عَلّینی است، بداخلاقی‌یی کرده، بی‌مبالاتی‌یی کرده، معصیتی از او سر زده، کار زشتی از او سر زده؛ این که مال او نیست؛ این عاریه است؛ این مال آن طینت سَجینی است؛ ربطی به او ندارد؛ این از وجود آن موجود خبیث، در وجود او آمده است؛ لذا وقتی این طینت سَجینی از وجودش کنده می‌شود، اعمال خطا و بداخلاقی و اینها هم در نامه‌ی عمل فردی که اصل طینت‌ش سَجینی است، قرار می‌گیرد.^۲

البته هضم این روایات شاید دشوار باشد. اینکه ما جرأت می‌کنیم این مطالب را در جلسه به زبان بیاوریم، به این خاطر است که سال‌ها صحبت کرده‌ایم و ان‌شاءالله پیش‌زمینه‌های آن در ذهن و فکر

^۲. برای آگاهی از احادیث باب طینت رک. کلینی، کافی، ج ۲، صص ۲-۱۳.

عزیزان هست و شبهاتی مثل عدالت و امثال آن برای آنها پیش نمی‌آید. این مطالب هیچ تعارضی با عدالت ندارد.

ما می‌خواهیم بگوییم که لعن بر ملعونین کار بزرگی انجام می‌دهد. لعن یک امر ستوده است؛ برخلاف آنکه بعضی‌ها تصور کرده‌اند که دین فقط محبت است؛ در دین، لعن وجود ندارد؛ تبری وجود ندارد. این حرف‌ها، حرف‌های بی‌ربطی است؛ ربطی به اسلام ندارد. این‌گونه حرف‌ها را بعضی از منحرفین صوفیه می‌زنند؛ و بعضی از دگرانیشان و نواندیشان هم تحت تأثیر افکار پلورالیستی و امثال آن، شبیه آن را بعضاً با ادبیات عرفانی تکرار می‌کنند. اینها اشتباه بزرگی می‌کنند. ان‌شاءالله عزیزان به کتاب ره‌توشه‌ی دیدار مراجعه می‌کنند؛ آنجا مفصلاً آیاتی از قرآن را آورده‌ایم که به‌صراحت می‌فرماید خود خدا کسانی را لعن می‌کند، ملائکه‌ی خدا لعن می‌کنند، انبیاء الهی لعن می‌کنند، مؤمنین و مؤمنات لعن می‌کنند.^۴ این اعمال در قرآن کریم ستوده شده است. لعن کردن به کسانی که مستحق لعن هستند، تخلّق به اخلاق الله است؛ و سبب بیرون ریخته شدن طینت سجّینی از وجود سالک است. لذا اتفاقاً در سیر و سلوک، سالک به‌شدت نیازمند لعن است؛ چون در سیر و سلوک می‌خواهیم وجودمان را یک‌دست کنیم؛ پاک کنیم؛ تزکیه کنیم؛ تهذیب کنیم؛ باید آن طینت سجّینی و خلّق و خوی و روحیات و رفتار و افکار و گفتار ناشی از آن، از وجود سالک رخت ببندد؛ و چیزی که می‌تواند در این زمینه به‌شدت مؤثر باشد، لعن است؛ لعن به جرثومه‌های خباثت و پلیدی.

البته در بحث لعن، این نکته را باید ملاحظه کرد؛ در روایات هم آمده است؛ که فقط کسانی را که به‌حقیقت مستحق لعن هستند، می‌شود لعن کرد. و اگر انسان کسی را که مستحق لعن نیست، لعن کند، در روایات آمده است که چون لعن به او بر نمی‌خورد، به‌سمت خود لعن‌کننده برمی‌گردد و شامل

^۴. سوره‌ی احزاب، آیات ۵۷ و ۶۴؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۹؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۲ و سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۸۷.

حال او می‌شود؛^۵ یعنی محرومیت از رحمت را در خود او ایجاد می‌کند. بنابراین این‌گونه نیست که هرکس را بشود لعن کرد؛ ولی کسانی که قرآن کریم می‌گوید خدا لعنشان می‌کند، [مستحق لعن هستند؛] مثل کسانی که اذیت می‌کنند: **يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**؛^۶ کسانی که خدا را اذیت می‌کنند، رسول خدا ﷺ را اذیت می‌کنند. اینها را، هم خدا لعن می‌کند؛ هم ملائکه‌ی خدا لعن می‌کنند؛ هم انبیاء، اولیاء، مؤمنین و مؤمنات لعن می‌کنند. حال، آن جرثومه‌هایی که خدا را اذیت کردند، رسول خدا ﷺ را اذیت کردند؛ مستحق لعن نیستند؟ مگر پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ**؛^۷ فاطمه، پاره‌ی تن من است. هرکه او را بیازارد، من رسول‌الله را اذیت کرده است؛ و هرکس مرا بیازارد، خدا را اذیت کرده است؟ خود اهل سنت هم این حدیث را فراوان نقل کرده‌اند.^۸ بنابراین کسانی که فاطمه‌ی زهرا عليها السلام را آزرده‌اند، آیا مستحق لعن نیستند؟! آن آیه را کنار این حدیث بگذارید؛ از مجموعه‌اش جایز بودن و ستوده بودن لعن و نفرین بر کسانی که چنین جنایت عظیمی را مرتکب شدند، به‌صراحت استخراج نمی‌شود؟

به‌هرحال، لعن، چنین اثر ارزشمندی دارد؛ یعنی طینت سجّینی و تبعات آن را از وجود سالک بیرون می‌ریزد. یادم هست که در بحث لعن، به تعبیر دیگری هم اشاره کرده‌ام. اساساً سلوک یعنی راه رفتن. وقتی دارید راه می‌روید، با دو پا راه می‌روید؛ یک پا پشت سر، و یک پا پیش رویتان است؛ یعنی یک پا دارد نقطه‌ی قبلی را ترک می‌کند و یک پا دارد نقطه‌ی جدید را استقبال می‌کند. یک پا، پای نفی و ترک

۵. **أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَ إِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا**: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۸ و صدوق، ثواب‌الاعمال، ص ۲۷۰.

۶. **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا**: سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

۷. ابن‌ابی‌الحدید، شرح‌نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳؛ صدوق، علل‌الشراعی، ج ۱، ص ۱۸۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۳.

۸. مسلم، صحیح، بیروت، دار‌احیاء‌التراث‌العربی، ج ۴، ص ۱۹۰۳؛ احمدبن‌حنبل، مسند، بیروت، ط رساله، ج ۲۶، ص ۴۶ و ترمذی، سنن، مصر، شركة‌مكتبة‌ومطبعة‌مصطفى‌البابی‌الحلبی، ج ۵، ص ۶۹۸.

است؛ یک پا، پای اثبات و استقبال؛ سلوک این است. ولذا در سلوک، نفی و اثبات، لازم و ملزوم همنند. کلمه‌ی طیبه‌ی **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را نگاه کنید؛ در کلمه‌ی طیبه‌ی **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، هم **لا إِلَهَ** است، هم **إِلَّا اللَّهُ**؛ هم نفی همه‌ی آلّه‌هست، هم تأیید و اثبات الوهیت حضرت حقّ متعال: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. اینکه در بحث ذکر اشاره کردیم که ذکر **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، در قوس صعود و سیر صعودی سالک، اثر خارق‌العاده‌ای دارد، به‌خاطر این است که همین کار را می‌کند. سالک با **لا إِلَهَ** تعلّقات را از وجودش بیرون می‌ریزد و با **إِلَّا اللَّهُ**، دل را به خدا می‌سپارد. این نفی و اثبات، لازم و ملزوم یکدیگرند. شما وقتی می‌خواهید قرآن تلاوت کنید، چه می‌کنید؟ اول می‌گویید **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**، بعد می‌گویید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. اینجا هم نفی و اثبات است؛ شیطان را نفی می‌کنید و از شیطان به خدا پناه می‌برید و بعد می‌گویید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. بنابراین، این دو هم کنار هم قرار می‌گیرد. لعن و صلوات هم همین‌طور است. با لعن، جبهه و جناح ملعونین، اهل شقاوت و خباثت را ترک می‌کنید و با صلوات، جبهه‌ی پاکان و نیکان را استقبال می‌کنید و به آنها روی می‌آورید و می‌پیوندید. در فروع دین، بحث تولّی و تبرّی هم همین‌گونه است. ببینید! اینها زوج هستند. تولّی و تبرّی، لازم و ملزوم همدیگرند. تولّی بدون تبرّی، ادعایی دروغ و توخالی است. ائمه علیهم‌السلام فرمودند: اگر کسی مدّعی تولّی ما اهل‌بیت است، اما در او از تبرّی خبری نیست، تولّی او مفت هم نمی‌ارزد؛ آن تولّی از حقیقت خالی است.^۹ استغفار و شکر هم همین‌طور است؛ این دو هم زوج هستند. از آنچه خودمان کرده‌ایم، استغفار می‌کنیم؛ **مِنْ كُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ**^{۱۰} و از تلخ و شیرین آنچه خدا کرده است، شکر و تشکر

۹. وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام إِنَّ فَلَانًا يُؤَالِكُكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَقَالَ هَيْهَاتَ كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَبْرَأْ مِنْ عَدُوِّنَا:

مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۸؛ حلی، ابن‌ادریس، سرائر، ج ۳، ص ۶۴۰ و هاشمی‌خویی، منهاج‌البراعة، ج ۹، ص ۷۶.

۱۰. از سخنان اهل معرفت است.

می‌کنیم. اینها زوج است؛ ترکیب است. حبّ و بغض که این‌همه روایت درباره‌ی آن وارد شده است؛ بروید روایات باب **الحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ** را ببینید؛ که این دو در وجود سالک و مؤمن لازم و ملزوم همنند.

بنابراین کسانی که می‌گویند از لعن و تبری نباید سخن گفت؛ این حرف‌ها را باید کنار گذاشت؛ باید صلح کلّ بود؛ باید با همه اهل محبت بود؛ این نشان می‌دهد که آنها بویی از معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام نبرده‌اند؛ بویی از عرفان نبرده‌اند؛ معنای سلوک را نمی‌فهمند. سلوک، ترک مواضعی و پیوستن به مواضعی دیگر است؛ بدون ترک مواضع منفی، چگونه می‌شود به مواضع مثبت راه پیدا کرد؟ چگونه بدون نفی بدی‌ها و آلودگی‌ها می‌شود خوبی‌ها و پاکی‌ها را در جان خود حاکم کرد؟ نفی و اثبات، لازم و ملزوم همدیگرند. بنابراین در سیر و سلوک، لعن غیرقابل انکار است. البته در مرحله‌ای از سلوک که حالت محو در مقام توحید دست می‌دهد، -که اوج نقطه نیست و سیر بعد از آن ادامه دارد- ممکن است سالک غیری نبیند و چون غیر نمی‌بیند، نفی غیر هم معنی ندارد. اما اگر راهش ادامه پیدا کند و موفق شود سفر چهارم را هم در اسفار اربعه‌ی سلوکی طی کند، آن موقع دوباره به عالم کثرت برمی‌گردد و متوجه عالم کثرات می‌شود و مأموریت دستگیری به او داده می‌شود. وقتی برگشت و غیری را دید، دوباره نفی و اثبات ظهور می‌کند. لذا برخلاف تصوّر کسانی که فکر می‌کنند اگر عارف به اوج قلّه‌ی کمال برسد، دیگر در او از لعن و تبری خبری نیست، اتفاقاً این‌گونه نیست! اگر این‌طور بود، پس چرا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام لعن کردند؟ یعنی ایشان به اوج قلّه‌ی کمال عرفانی نرسیده بودند؟ نه! وقتی سالک به صحو بعد المحو نائل می‌شود، وقتی به هوشیاری بعد از سُکر و مستی توحید نائل می‌شود، وقتی به سمت عالم کثرات برمی‌گردد و سیرش به سوی خلق به مقصد می‌رسد، آنجاست که دوباره نفی و اثبات ظهور می‌کند.

دوباره بحث لعن به سمت مفصل شدن پیش رفت. فعلاً همین قدر به‌عنوان بهانه پذیرفته شود تا بتوانیم وارد این فرازهای کتاب مصباح شویم که درباره‌ی لعن و تبری است که مکمل بحث استغفار است.

❁ لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام استغفار خواص است. (۲۳:۳۹)

یک استغفار مال عوام است. آنها برای آنچه از وجودشان به بیرون تراویده، استغفار می‌کنند؛ بداخلاقی‌یی کرده‌اند، سستی‌یی در انجام واجبات یا پرهیز از محرّمات داشته‌اند. این استغفار عوام است؛ این استغفار مال گناهان اولیّه است. آن گناه بزرگی که گفتیم **وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ**:^{۱۱} همین احساس وجودی که تو در برابر هستی خدا می‌کنی، گناهی است که در عظمت، هیچ گناهی به پای آن نمی‌رسد؛ از این چطور می‌شود استغفار کرد؟ چگونه می‌توان از آنچه سرچشمه و ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها در وجود انسان است، استغفار کرد؟ یک‌وقت دارم از رفتار بدم، از گفتار بدم، از افکار بدم استغفار می‌کنم؛ یک‌وقت می‌خواهم از آن چیزی که سرچشمه‌ی آن افکار و گفتار و رفتار و خلقیات و روحیات بد بوده، استغفار کنم. آنجاست که لعن، استغفار است؛ یعنی فقط با لعن می‌شود از آن طینت سجّینی‌یی که قاطی طینت علیّینی مؤمن شده، استغفار کرد و نجات پیدا کرد؛ خلاص شد. اگر گناه، با استغفار از وجود انسان بیرون ریخته می‌شود، آن زاینده‌ی گناه، با لعن از وجود انسان بیرون ریخته می‌شود.

البته قبلاً هم اشاره کرده‌ایم که ادب لعن، آهسته لعن کردن است. انسان هرچه با صدای آهسته‌تر لعن کند، به ادب لعن نزدیک‌تر است و آثار سازنده‌ی آن لعن در وجود انسان عمیق‌تر است. نقطه‌ی مقابل لعن، صلوات است. هرچه با صدای بلندتر صلوات بفرستید، آنجا ادب صلوات ادا شده است. پس این ادب را هم یاد بگیریم. لازم نیست انسان لعن را فریاد بزند؛ هرچه عمیق‌تر و آرام‌تر بگوید، آن لعن در لایه‌های عمیق‌تری از وجود انسان اثر می‌گذارد و آن خباثت‌ها و پلیدی‌هایی که قاطی وجود انسان شده را از ریشه می‌کند و بیرون می‌ریزد. حالا که این ادب را یاد گرفتید، آن احتیاطاتی که بعضاً

۱۱. صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۱۰۳ و مظفرنجفی، محمدحسن،

دلائل‌الصدق‌لنهج‌الحق، ج ۲، ص ۲۱۷.

توصیه می‌کنند که کاری نکنیم که پیروان سایر مذاهب به خشم بیایند و بخواهند انتقام بگیرند و چنین و چنان کنند هم تأمین می‌شود؛ یعنی هم لعن کرده‌ای و هم داد زده‌ای که این و آن بفهمند و برافروخته شوند. این ادب لعن و صلوات است. کما اینکه در قرآن خواندن هم ادب **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**، با صدای خیلی کوتاه گفتن، و ادب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، با صدای بلند و آشکار گفتن است. در نماز هم که می‌خواهید بعد از تکبیرة الاحرام سوره‌ی حمد را شروع کنید، مستحب است بگویید **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**. این را هرچه آهسته‌تر بگویید، قشنگ‌تر است؛ اما **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** را بلند بگویید. جهر در **بِسْمِ اللَّهِ** اصلاً علامت مؤمن است؛^{۱۲} اینکه آشکارا **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بگوید. این ادب را هم ان شاء الله توجه داشته باشید.

بنابراین لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، استغفار خواص است. آنهایی که اهل سیر و سلوک هستند؛ آنهایی که می‌خواهند ریشه‌ی زایش گناه را از وجودشان بکنند؛ آنها با لعن، این مشکل را در وجودشان ریشه‌کن می‌کنند.

❁ لعن کفار و اهل جهنم، هم برای آنها فایده دارد و هم برای ما که لعن می‌کنیم. آنها را لعن می‌کنیم که بیشتر بسوزند، بلکه توبه کنند و رو به خدا برگردند. خود ما هم در اثر لعن کردن تمیز و پاک می‌شویم و ثواب می‌بریم. (۲۷:۴۸)

لعن کفار و اهل جهنم، هم برای آنها فایده دارد و هم برای ما. یک اشتباه در آثار بعضی عرفا هست؛ مثلاً در آثار محی‌الدین چنین تعبیری آمده است. اگر مقصودش از آن عبارت [چیزی باشد که

۱۲. رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةٌ إِحْدَى وَخَمْسِينَ وَتَغْفِيرُ الْجَنِينِ وَالتَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۴، ص ۳۷؛ طوسی، محمدبن‌الحسن، تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۵۲ و فتال‌نیشابوری، روضة‌الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۵.

می‌خواهم توضیح دهم،^{۱۳} به نظر دقیق نیست؛ اشتباه است. آنها گفته‌اند ریشه‌ی عذاب، عذب است و عذب به معنای گواراست؛ لذا آتش جهنم برای جهنمیان گواراست؛ آنهایی که اهل جهنم هستند، رنج نمی‌برند. اصلاً اگر به آنها بگوییم به بهشت بروید، ناراحت می‌شوند. مثال هم می‌زنند؛ می‌گویند مثل بعضی از حیوان‌هایی که در فضولات زندگی می‌کنند؛ اصلاً محیط زندگیشان فضولات و آلودگی‌ها و کثافات است. اینها را اگر از آن محیط بیرون بیاورید و در یک محیط استریلیزه نگه دارید، آن موقع اذیت می‌شوند؛ اصلاً جایش آنجاست؛ آنجا راحت است. لذا می‌گویند جهنمی‌ها هم این‌گونه هستند. جهنم جای پلید و کثیفی است؛ اما آنهایی که اهل جهنم هستند، اصلاً جایشان آنجاست. آنها مثل حیوانات نجاست‌خوار هستند که اصلاً در نجاسات راحت زندگی می‌کنند. این عرفا می‌گویند به این لحاظ، عذاب برای آنها عذب است؛ گواراست؛ اذیت نمی‌شوند.^{۱۳} در حالی که این اشتباه است؛ نه، عذاب واقعاً برای دوزخیان رنج‌آور است؛ منتها این رنج، رنج مفیدی است. قرآن می‌فرماید: **كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا:** دوزخیان هرچه در آتش می‌سوزند، پوست‌هایشان می‌ریزد و زیر آن پوست جدید می‌روید برای اینکه دوباره بسوزند؛ **لِيَذُوقُوا الْعَذَاب:**^{۱۴} برای اینکه این درد و عذاب را بچشند. چرا؟! چون پوستِ رویین کلفت است؛ باید بسوزد و بریزد و پوست زیرین بروید. پوست تازه، حساس است؛ دست که به آن بزیند، طرف‌دانش درمی‌آید؛ خیلی حساس‌تر است. بلکه با این سوختن، از جهنم راه بیفتد و به سمت بهشت برود. و اگر دنیا متن جهنم است، اینجا راحت‌تر می‌شود احساس کرد؛ یعنی انسانی که به زندگی در پلیدی‌ها و آلودگی‌ها عادت کرده و اصلاً برایش خیلی عادی شده است، باید کاری کرد که حساسیت‌های انسانی و وجدانی در او بیدار شود تا از بودن در این شرایط بیشتر دردش بیاید و وقتی دردش آمد، از این زندگی راه می‌افتد به سوی زندگی پاک، شایسته

۱۳. ابن عربی، فتوحات مکّیه، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، ج ۱، صص ۲۶۳، ۲۹۰، ۳۰۳، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۶۳.

۱۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۶.

و متعالی. لذا دوزخیان واقعاً عذاب می‌شوند و عذاب هم عذاب الیم است؛ عذاب دردناک است؛ دردشان می‌آید. و این درد برای چیست؟ برای این است که بلکه بیدار شوند و راه بیفتند و به سمت خدا بروند؛ از دنیا رو به سمت خدا برگردانند؛ از ماسوی‌الله رو به سمت خدا برگردانند؛ از نفس خودشان رو به سمت خدا برگردانند. لعنی که ما می‌کنیم، برایشان فایده دارد؛ آتش دوزخ آنها را داغ‌تر و فروزان‌تر می‌کند و وقتی فروزان‌تر شد، بیشتر دردشان می‌آید؛ بلکه به سمت خدا راه بیفتند. ولذا قسمت اعظم دوزخیان در اثر سوختن در آتش دوزخ، بالاخره روزی راه می‌افتند و داخل بهشت می‌آیند. قسمت اعظمشان این‌گونه‌اند.

پس لعن ما برای آنها که فایده داشت؛ بیشتر سوختند. آنجا لم داده بودند؛ حالا راه افتادند که از زندگی دوزخی بیرون بیایند. برای ما هم فایده دارد؛ چه فایده‌ای دارد؟ گفتیم ما را تمیز می‌کند؛ آن طینت سجّینی را از وجود ما بیرون می‌ریزد؛ آن خبائث‌ها و آن شقاوت‌هایی که از وجود اشقیاء و خُبثاء وارد وجود ما شده را بیرون می‌ریزد. پس ما را هم پاک می‌کند؛ ما را هم تمیز می‌کند؛ و مایه‌ی ثواب ما هم هست؛ مایه‌ی رشد ماست؛ مایه‌ی ارتقاء و تعالی ماست؛ پس چیز خوبی است. پس کسانی که لعن را ترک می‌کنند، دارند خودشان را محروم می‌کنند؛ ملعونین را هم دارند محروم می‌کنند؛ چون لعن تو، برای او خاصیت داشت.

🌸 پیرزنی از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و دو ژاکت را که خودش بافته بود، در مقابل حضرت گذاشت و به ایشان عرض کرد: هنگام بافتن اولین ژاکت پیوسته صلوات فرستاده‌ام و موقع بافتن دومین ژاکت، دشمنان شما را لعن کرده‌ام و حالا تقاضایم این است که یکی از این دو را برای خودتان بردارید و دیگری را به من بدهید که بپوشم. حضرت ژاکتی را که هنگام بافتنش دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را لعن کرده بود، برای خودشان

برداشتند و ژاکتی را که موقع بافتنش صلوات فرستاده بود، به خود آن خانم دادند که بپوشد.^{۱۵} (۳۲:۵۲)

این خیلی معنا دارد. حضرت علیه السلام ژاکتی را برای خودشان برداشتند که پیرزن موقع بافتنش، هر دانه‌ای که می‌خواست ببافد، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را یک لعن کرده بود؛ و ژاکت بافته شده همراه با صلوات را به او دادند. صلوات برای او کارگرت‌تر و کارسازتر بود و امام صادق علیه السلام جامه‌ای که در بافته شدن آن، دشمنان اهل بیت علیهم السلام لعن شده بودند را اختیار کردند. این خیلی معنا دارد و نشان می‌دهد که لعن چقدر بزرگ است؛ نشان می‌دهد که اولاً لعن و صلوات مکمل یکدیگرند. این خانم خیلی اهل معرفت و دانایی بوده است؛ نگفته استغفار کردم؛ نگفته ذکر دیگری گفتم؛ گفته یکی را همراه با لعن بافتم و دیگری را همراه با صلوات. این دو تا مکمل همدیگرند. ثانیاً این کار حضرت علیه السلام که جامه‌ی بافته شده با لعن بر دشمنان را برای خودشان برداشتند، یعنی این جامه زیننده‌ی ولیّ خداست. این عمل حضرت نشان‌دهنده‌ی جایگاه بلند تأثیرات لعن در تقرب الی الله است.

امیدواریم خدا کمک کند از لعن و صلوات، از هر دو بهره ببریم. آن حدیث معروف منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید که فرمودند: برادرم موسای کلیم علیه السلام با یک چشم به عالم می‌نگریست؛ و برادر دیگرم عیسی بن مریم علیه السلام، با چشم دیگر؛ یکی با چشم راست و دیگری با چشم چپ؛ اما من با هر دو چشم به عالم می‌نگرم.^{۱۶} این حدیث معانی متعددی دارد؛ در یک معنا، مقام جمع‌الجمعی رسول

۱۵. جاء رجل خياط بقميصين الى الامام الصادق عليه السلام و قال: عند ما كنت اخط احد القميصين كنت اصلي على محمد و آل محمد و عندما اخط الآخر كنت اللعن اعداء محمد و آل محمد فأي القميصين تختاره؟ فاختار الامام صادق عليه السلام القميص الذي كان الخياطته يلعن اعدائهم، فقال: اني احب هذا القميص اكثر: زندکرمانی، محمدباقر، اماره‌الولایت، ص ۵۱.

۱۶. كان اخي موسى عينه اليمنى عمياء و اخي عيسى عينه اليسرى عمياء و انا ذو العينين: حدیث منسوب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خمینی سرالصلوة، ص ۹۲.

ختمی ﷺ و عظمت والای این مقام را نشان می‌دهد. کسی که هر دو را در خودش داشته باشد؛ هم توجّه به عالم توحید و وحدت را، و هم توجّه به عالم کثرت را، در مقام جمع‌الجمعی است. این اوج قلّه‌ی کمال سلوک یک سالک است؛ اوج مراتب عبودیت حقّ متعال است که با هر دو چشم بنگرد. و حالا یکی از شؤونات با هر دو چشم نگریستن چیست؟ این است که هم با چشم صلوات نگاه کند و هم با چشم لعن؛ این یکی از فروعات آن قاعده‌ی کلی است. مؤمن کامل کسی است که هم صلوات و هم لعن، هر دو را دارد؛ همان‌طور که خوف و رجاء، هر دو را دارد. از این ترکیب‌ها چه در کمالات اعتقادی و چه در کمالات احساسی متعدّد است؛ مثل حبّ و بغض، که مؤمن هم حبّ به اولیاءالله دارد و هم بغض به اعداءالله؛ هر دو را دارد. این حالت ترکیبی، برای مؤمن کامل است. امیدواریم خدای متعال ما را به این کمالات نائل کند و بتوانیم از هر دوی اینها بهره‌ی کامل ببریم.

بنابراین علت اینکه در آخر بحث استغفار به بحث لعن اشاره شد، همین بود که لعن، استغفار خواصّ است. اگر هنر استغفار، بیرون ریختن گناهان از وجود انسان است، و **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**،^{۱۷} هنر لعن بیرون ریختن سرچشمه‌های گناه و پلیدی‌ها از وجود انسان است

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

۱۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ صدوق، عیون‌اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱.